

گفت‌وگو با علیرضا انصاری، فرزند آیت‌الله انصاری شیرازی درباره زندگی پدر از آغاز تا کنون

از روستای نوایگان تا شهر مقدس قم

حامد نیک‌گفتار - حمید کرمی

مدتی است که حضرت آیت‌الله انصاری شیرازی را از بیمارستان مرخص کرده‌اند، اما همچنان شرایط جسمی‌شان مساعد نیست. با کمک یکی از دوستان رهسپار بیت ایشان شدیم تا بلکه بتوانیم عیادتی از حضرت ایشان به عمل بیاوریم. حضور در بیت حضرت آیت‌الله، فرصتی را فراهم آورد تا حرف‌های شنیدنی از علیرضا انصاری فرزند جوان ایشان بشنویم، البته وقتی عکاس ما می‌خواست از وی عکس بگیرد، مانع شد و گفت: سالیبه جزئی، عکس ندارد! و ادبیات منطقی به ما فهماند که فرزند کدام آیت‌الله است.

از علما نیز در آن سوی حجره با خانواده‌اش چادر زده بود و زندگی می‌کرد. این وضعیت ادامه داشته تا زمانی که همین منزل فعلی را اجاره کردند و مدتی بعد هم به قیمت ۲۴ هزار تومان خریدند.

نحوه ارتباط و مراودات علمی و عرفانی ایشان با علامه طباطبایی چگونه بوده است؟

ایشان با اتمام دروس سطح، مباحث فلسفی را از محضر علامه طباطبایی دریافت کردند و به تعبیر خودشان تا زمانی که مرحوم علامه در قید حیات بودند، از ایشان استفاده می‌کردند و علاقه فراوانی به علامه داشتند البته این علاقه و عنایت، طرفینی بود و حضور علامه در خانه ایشان و تدریس برخی فصول فلسفه در اتاقی که بعدها کتابخانه پدرم شد، گواه این عنایت است.

چه مباحثی را نزد علامه خواندند؟

در محضر علامه طباطبایی کتاب الهیات شش‌گانه شیخ‌الرئیس و اسفار اربعه و التمهید و بحار الانوار بخش معاد و تفسیر خود مرحوم علامه را تحصیل کرده و در درس خصوصی که پنجشنبه و جمعه به‌عنوان درس خارج فلسفه برگزار می‌شد شرکت می‌کردند. این درس به‌صورت دوره‌ای در خانه یکی از شاگردان علامه برگزار می‌شد که از جمله آن‌ها پدرم بوده است. پدرم همه مباحثی را که از علامه طباطبایی فراگرفته‌اند، در یک مجموعه با نام «فوائد استاد» جمع‌آوری کرده‌اند که به‌نوعی تقریرات درس‌های ایشان

محلای و سید نورالدین مجتهد شیرازی که انسان‌های بسیار بزرگ و مهم شهر شیراز محسوب شده و مورد احترام علمای قم بودند. پدرم در درس تفسیر سید نورالدین که ذوق عرفانی و فلسفی داشت، شرکت می‌کرد بنابراین همین ذوق به پدرم منتقل شده و در شکل‌گیری فضای ذهنی پدرم بسیار تأثیرگذار بوده است.

ورود پدرتان، به قم به چه زمانی برمی‌گردد؟

این‌که ایشان در چه تاریخی وارد قم شدند، دقیقاً مشخص نیست، ولی یقیناً که در سال ۱۳۲۷ که میرزا مهدی آشتیانی رحلت کرده و تشییع جنازه‌اش با حضور علامه طباطبایی برگزار شده، ایشان در این مراسم حضور داشته و در کنار علامه بوده است. خودشان در خاطرات‌شان بارها تکرار کرده‌اند که با ورود به قم، شیفته امام خمینی و علامه طباطبایی شدند.

پدرم مدتی بدون خانواده در قم حضور داشتند و چندین حجره در مدارس فیضیه، خان و حجتیه عوض کردند. بعد از مدتی حجره‌نشینی با ورود خانواده‌شان به قم مدتی در کوچه ارگ خانه‌ای را اجاره کردند که بعد با صاحبخانه مشکلی به‌وجود آمد و او هم آن‌ها را از خانه‌اش بیرون کرد. بنابراین پدرم به‌همراه خانواده مجبور شدند در صحن عتیق حرم حضرت معصومه و در یکی از حجره‌های حرم چادر بزنند. ایشان خودشان نقل کردند که اوضاع آن چنان خراب بود که یکی دیگر

تحصیل کردند و در این سال‌ها چنان در درس موفق بودند که گاهی در غیاب معلم، نقش او را در کلاس ایفا می‌کردند.

درس‌های طلبگی را از چه زمانی آغاز کردند؟

در همان روستای نوایگان مشغول به دروس طلبگی شدند و از دو شخصیت در این روستا استفاده‌های فراوانی در راه طلبگی بردند؛ جنبه سیاسی پدرم از معاشرت با اساتیدشان آغاز شده است، چون یکی از آن‌ها یعنی شیخ عبدالکریم انصاری معروف به «مدرس» از مبارزان مشروطه و مخالفان مشروطه غیر مشروطه محسوب می‌شده است. پدرم در خاطراتش بارها از حوادث سیاسی آن دوران که از استادش شنیده، نوشته است؛ این خاطرات، از آن زمان به یادگار مانده است.

ذوق معنوی در وجود ایشان از چه زمانی شکل گرفت؟

ایشان در زمان کودکی به مثنوی که از پدرشان به یادگار داشتند، بسیار علاقه‌مند بودند و مدام آن را با نوای خوش و دلنشین می‌خواندند، این اشعار و در ادامه آشنایی با شخصیتی به نام شیخ هادی انصاری که از علما و عرفا بوده، تأثیرات عرفانی فراوانی بر پدرم داشته است؛ ایشان از همان دوران نوجوانی در روستا با برخی مباحث عرفانی آشنا شدند. با ورود به شیراز، رسائل، مکاسب و شرح منظومه را نزد اساتید بزرگ شیراز تحصیل دیده و در این بین شیفته دو شخصیت مهم در شیراز شده بودند، شیخ بهاءالدین

شنیده‌ایم که پدر حاج آقا هم روحانی بودند. درست است؟

بله، پدرم فرزند مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ محمد انصاری معروف به فخرالمجاهدین است. فخرالمجاهدین، فرزند شیخ شهید آیت‌الله ذکریا انصاری مشهور به نصیرالاسلام، از انقلابیون مشروطه و مبارزین منطقه لارستان است که در جریان مشروطه مشروعه به شهادت رسیدند. برای آشنایی بهتر با اجداد پدرم، مناسب‌تر است به وصیت نامه ایشان در تاریخ ۱۷ صفر ۱۳۸۹ قمری مراجعه کنیم. بر اساس آن چه ایشان در وصیت نامه اشاره کرده‌اند، جد پدرم به‌جابر بن عبدالله انصاری ختم می‌شود.

پدرتان در چه سالی متولد شدند؟

پدرم در سال ۱۳۰۶ شمسی در روستای نوایگان شهر داراب متولد شدند، مادر بزرگوارشان که از زنان پاک و متدبینه منطقه بوده؛ در دوران بارداری، شیخ شهید زکریا را در خواب می‌بیند که عصایش را به وی می‌دهد و می‌گوید: «این عصارا به فرزندت بده.»

این خواب در سراسر منطقه لار پخش می‌شود و همگان از همان روز ادعان داشتند که پدرم در آینده از علما، بزرگان و مدافعان مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) خواهد بود، که این‌طور هم شد و این رؤیای صادقه تعبیر گردید.

ایشان در همان روستای نوایگان به مکتب رفتند و بعد از آن تا سال دوم در مدرسه

پدرم به سیره و روش علامه مقید بودند و به پیروی از علامه سال‌ها به مشهد می‌رفتند و در نماز آیت‌الله میلانی شرکت می‌کردند و در صف‌های آخر که فرش نبود، عبا می‌پوشیدند و نماز را اقتدا می‌کردند. ایشان می‌فرمودند که در زمان بیماری علامه، که روزهای آخر را در بیمارستان بستری بودند، مکرر به بیمارستان می‌رفتند و حتی یکبار مادرم را با خود برده بودند که علامه را ببیند.

پدرم خاطراتی از آخرین لحظات حیات علامه نقل می‌کنند که بسیار تکان‌دهنده است. وقتی علامه در آن حالت بیماری در بستر بودند، یکی از شاگردان به ایشان عرض کرد: آقا جان ما را نصیحتی کنید. علامه با صدای کم‌رنگ و ضعف سه‌مرتبه فرمودند: مراقبه، مراقبه، مراقبه.

هر وقت نام علامه طباطبایی می‌آید، پدرم اشک می‌ریزد و همواره در جلسات تدریس خود از علامه به بزرگی یاد می‌کنند. پدرم نقل می‌کنند که: علامه از حیث مادی به مشکل برخورد کردند و از نظر معیشت به‌سختی دچار شدند، بنده در نالتین تبعید بودم. مبلغ ۵ هزار تومان به دستم رسید، بنابراین نامه‌ای نوشته و آن مبلغ را برای علامه فرستادم. ایشان نیز نامه‌ای در جواب این نامه برای بنده نگاشتند.

ارتباط ایشان با مرحوم آیت‌الله بهجت چگونه بود؟

پدرم ارتباط دوستانه و صمیمی با مرحوم آیت‌الله بهجت داشتند. خودشان نقل می‌کنند زمانی که مرحوم آیت‌الله بهجت قصد تشریف به حج داشتند، به اصرار فراوان نماز مسجد فاطمی را به من سپردند ولی بعد از این که این نماز با درس علامه تلاقی پیدا کرد، بنده نیز آیت‌الله خزعلی را جایگزین خود کردم و به درس علامه رفتم. ایشان تا قبل از مرجعیت مرحوم بهجت ارتباط بسیار زیادی با ایشان داشتند، بعد از مرجعیت بهجت چون طلاب همواره خدمت آیت‌الله بهجت می‌آمدند، پدرم کمتر در مسجد فاطمی نماز می‌خواندند، می‌گفتند آن‌جا شلوغ است، طلبه‌ها سجده می‌انداختند و از قبل نوبت می‌گیرند؛ اگر برویم آن‌جا، جای خود را خالی کرده و به من می‌دهند و من راضی به چنین کاری نیستم. بنابراین در نماز آیت‌الله بهجت شرکت نمی‌کردند ولی هر جمعه در روضه آیت‌الله بهجت شرکت می‌کردند. بعد از مرجعیت آیت‌الله بهجت؛ برای این که مطرح نشوند، در مسجد حاضر نمی‌شدند و ارتباط دورا دور با آیت‌الله بهجت داشتند و ایشان نیز به پدرم لطف می‌کردند.

به رابطه عاطفی و علمی بین آیت‌الله انصاری شیرازی و حضرت امام (رحمت‌الله‌علیه) اشاره کردید. این دو بزرگوار از نظر سیاسی و مبارزاتی چه ارتباطی داشتند؟

رابطه پدر با امام (رحمت‌الله‌علیه) رابطه عاشق و معشوقی بوده است. بسیار شیفته امام بودند، در درس فقه و اصول ایشان شرکت می‌کردند و از ابتدای مبارزه با امام همفکر بودند و در مبارزات شرکت داشتند.



دیدار آیت‌الله انصاری با رهبر معظم انقلاب



آیت‌الله انصاری شیرازی به همراه آیت‌الله مقتدایی در مراسم ختم قرآن

دو سه سال قبل از انقلاب، افکار دکتر علی شریعتی و کتاب شهید جاوید و کتاب توحید عاشوری بسیار رواج داشت و پدرم با این افکار به شدت مبارزه می‌کردند. ایشان می‌فرمودند در تظاهرات ۵۷ شرکت می‌کردم ولی هر جا عکس دکتر شریعتی را می‌دیدم از صف جدا می‌شدم چون جانم نمی‌دانستم که عکس او کنار عکس امام باشد

درخواست استادی برای شرح منظومه داشته باشند؛ علامه به اسم، پدرم را معرفی می‌کنند و می‌فرمایند نزد ایشان بروید. از دیگر خاطرات پدرم این نکته است که می‌فرمودند: زمانی که در مشهد با مرحوم علامه بودیم، خواستیم از محضر ایشان خارج شویم، گفتند بمانید، الان کسانی می‌آیند که اگر حضور داشته باشید برای شما مفید است. در همین حین محمدتقی شریعتی، پدر شریعتی معروف با عده‌ای آمدند و می‌خواستند بگویند که ملائکه می‌توانند مادی باشند اما مرحوم علامه می‌گفتند ملائکه مجرد هستند و هرگز نمی‌توانند مادی

ذره‌بین

- هر وقت نام علامه طباطبایی می‌آید پدرم اشک می‌ریزد
- رابطه پدر با امام رابطه عاشق و معشوقی بوده است
- در تقریرات و نامه‌های شان، تعبیر «امام خمینی روحی له الفداء» از قلم نمی‌افتاد
- تعبیر پدرم از مرحوم الهی این است که ایشان عارفی سینه چاک است
- هر جمعه در روضه آیت‌الله بهجت شرکت می‌کردند
- در دروس اخلاق خود دعا می‌کردند: خدایا رهبر انقلاب را که مظهر استقلال مملکت هستند حفظ کن
- پدرم نقل می‌کردند که برای استفاده بیشتر معنوی از علامه به ایشان پیشنهاد داده شد که «شرح فصوص» را تدریس کنند ولی علامه فرمودند من به کتاب‌های استدلالی علاقه‌مند هستم، این کتاب در عرفان، استدلالی نیست بنابراین قبول نمی‌کنم

محسوب می‌شود.

اشاره کردید که پدرتان تصریح کرده‌اند از همان آغاز شیفته امام و علامه شده‌اند؛ ارتباط ایشان با امام خمینی چگونه بود؟

پدرم از همان ابتدای درس خارج فقه و اصول امام خمینی، به‌صورت مداوم و کامل از محضر ایشان استفاده کردند و در تقریرات‌شان تعبیر بسیار بلندی نسبت به استاد خود دارند. به‌عنوان مثال در جای جای این تقریرات و نامه‌های مختلفی که می‌نگاشتند، لفظ امام خمینی روحی له‌الفداء از قلم نمی‌افتاد و حتی در نامه‌ای که بعد از ورود امام از پاریس به ایران نوشته‌اند و خدمت امام ارسال کرده‌اند، نوشته شده: «عیم عالی قدر الهی و جهانی، روح اسلام نائب، الامام خمینی روحی لک الفداء» که نشان‌دهنده ارادت پدر به این مرد بزرگ الهی است. حتی در آن تاریخی که همه برای استقبال از امام به فرودگاه مهرآباد رفته بودند، پدرم نیز حضور داشتند. بنابراین ارتباط علمی و معنوی وثیقی میان علامه و پدر و امام خمینی و پدرم وجود داشته است. البته نمی‌توان این ارتباط را رابطه‌ای سلوکی دانست چون علامه طباطبایی بسیار کتوم بودند و مسائل عرفانی، حقیقی و نکته‌ها و دقت‌ها را جلوی هر کسی بیان نمی‌کردند و حتی در جلسات خصوصی هم این مطالب را ابراز نمی‌داشتند.

پدرم نقل می‌کردند که برای استفاده بیشتر معنوی از علامه، به ایشان پیشنهاد داده شد که «شرح فصوص» را تدریس کنند ولی علامه فرمودند من به کتاب‌های استدلالی علاقه‌مند هستم، این کتاب در عرفان، استدلالی نیست بنابراین قبول نمی‌کنم. پدرم می‌گفتند که بعد از این جریان، خود علامه من را به سیدمحمدحسن الهی، برادر علامه طباطبایی ارجاع دادند و گفتند از ایشان استفاده کنید. تعبیر پدرم از مرحوم الهی این بود که ایشان، عارفی سینه‌چاک است.

آیا پدرتان خاطره خاصی از ارتباط با علامه برای شما گفته‌اند؟

خاطره‌ای که بارها پدرم از مرحوم علامه نقل کردند، این است که ایشان روزی به درب منزل علامه می‌رود. خود علامه در باز می‌کنند. پدرم می‌گوید آمدم تا مرا نصیحتی بفرمایید. علامه می‌گویند: بیایید داخل، ایشان می‌گویند: مزاحم نمی‌شوم. دوباره علامه اصرار می‌کنند و در آخر می‌گویند: به قدم قسم، بیا داخل. ایشان می‌روند داخل، خدمتکار مرحوم علامه چایی می‌آورد و در اتاق می‌نشینند، علامه تا یک ساعت توجه‌شان را به یک نقطه جلب می‌کنند و یک کلمه هم حرف نمی‌زنند و حتی توجه ایشان به‌جای دیگری منحرف نمی‌شود. بعد از یک ساعت پدرم به ایشان می‌گوید آقا اجازه می‌دهید مرخص شویم؟ علامه هم اجازه می‌دهند. پدرم معتقد است شاید نشان از موت اختیاری علامه بوده که تجرد پیدا کرده و با عالم قدس مرتبط شده بودند.

علامه به پدرم لطف و عنایت عجیبی داشتند، طبق گفته آقای خسروشاهی، وقتی آقای خسروشاهی به محضر علامه می‌روند تا



عیادت آیت‌الله مکارم شیرازی از آیت‌الله انصاری



آیت‌الله انصاری در بستر بیماری

می‌خواستند داخل کوچه بیایند ولی کوچه باریک بود و از نظر امنیتی مناسب نبود بنابراین نامهای برای پدرم نوشته و ایشان را برای صرف شام دعوت کردند که این نامه را هنوز پدرم نگه داشته است.

پدرم نقل می‌کند که وقتی به این شام رفتند، آقا احترام کرده و ایشان را کنار خود نشاندهند. در سفر سال ۸۹ رهبری به قم نیز پدرم خدمت ایشان رسیدند، آقا بسیار تحویل گرفتند، البته اول متوجه نشدند، بعد گفتند: به به آقای انصاری! و ایشان را در آغوش گرفتند، حتی آیت‌الله خرازی از جای خود بلند شدند و پدرم به‌جای ایشان نشستند و بعد آیت‌الله مکارم آمدند که دیگر فرصتی برای صحبت کردن نشد و وقتی قصد ترک جلسه را داشتند، آقا فرمودند خداوند آقای انصاری را برای ما حفظ کند، پدرم هم گفتند شما مویب به تأییدات الهی هستید.

پدرم در دروس اخلاق خود درباره رهبری این چنین دعا می‌کردند: خدایا رهبر انقلاب را که مظهر استقلال مملکت هستند، حفظ کن.

آیا در مقاطع پس از انقلاب، مواضع سیاسی خود را ابراز می‌کردند؟

پدرم تا قبل از دوم خرداد راجع به مسائل ساکت بودند ولی در دوران دوم خرداد می‌گفتند امثال کدیورها را به‌خوبی می‌شناسم و از همان دوران دوم خرداد ۷۶ در هر جلسه‌ای که حضور داشتند به نقد و مخالفت با تفکر آن زمان پرداخته و می‌گفتند: «با دیالوگ و گفت‌وگوی تمدن‌ها کار به‌جایی نمی‌رسد، این حرف‌ها بچه‌گانه است.» حتی در فتنه ۸۸ تا جایی که می‌توانستند، علی‌رغم ضعف جسمانی که داشتند در جلساتشان می‌گفتند: ملعون کسی است که ریاست‌طلب است و آخرین چیزی که از قلوب صدیقین بیرون می‌رود، حب مقام و ریاست است.

از حالات و رفتار ایشان در منزل و با اهل خانه برای‌مان بگویید.

ایشان خیلی مشتاق بودند یکی از فرزندان‌شان طایفه و روحانی بشود، از فرزندان‌شان من توفیق پیدا کردم و پدرم هم تشویق می‌کردند. رفتار ایشان خیلی خوب و مهربانانه است. بسیار منظم هستند و هر چیزی در زندگانی‌شان بر اساس نظم است. ظاهر خانه برای ایشان خیلی اهمیت دارد تا جایی که علامه طباطبایی گفته بودند: ایشان خیلی باسلیقه است.

انداختند و این پتو را هنوز به تبرک از امام نگه داشته‌اند. بارها پدرم گفته‌اند که امام همه‌جا ۵ دقیقه نشستند و این‌جا ۹ دقیقه حضور داشتند.

بعد از رحلت امام، ایشان هر وقت عکس امام را در تلویزیون می‌دیدند بر سر می‌زدند و اشک می‌ریختند.

ارتباط‌شان با مقام معظم رهبری چطور بوده است؟

بعد از امام نیز ارادت فراوانی به مقام معظم رهبری دارند، ایشان با رهبری رفاقت دارند، قبل از انقلاب نیز در مشهد به دیدن ایشان می‌رفتند و با همدیگر رفیق بودند.

پدرم خاطرهای از مقام معظم رهبری در همان سال‌های قبل از انقلاب نقل می‌کردند

ایشان به هیچ عنوان استادی اخلاق و این سمت‌ها را قبول نکردند و می‌فرمودند استاد اخلاق و معلم اول بشریت، رسول الله و معلم دوم، امیرالمؤمنین هستند. نسخه اخلاقی نیز شرع و احکام شرعی است

ایا حمایت ایشان از نظام اسلامی، بعد از پیروزی انقلاب هم ادامه داشت؟

بعد از انقلاب نیز ارتباط دو طرفه بسیار خوبی میان ایشان و امام وجود داشت، ایشان که به قم آمده بودند می‌خواستند منزل ما بیایند، ولی چون با یک ماشین بزرگ آمده بودند این ماشین در کوچه جا نمی‌شد، بنابراین امام برگشتند. پدرم گفتند همین اندازه که امام قصد آمدن داشتند، کفایت می‌کند ولی امام بار دوم با یک ماشین ژپان آمدند تا در کوچه جا شود. امام آمدند و در اتاق نشستند، پدرم پتویی زیر پای ایشان

ذره‌بین

● پدرم تا قبل از دوم خرداد راجع به مسائل ساکت بودند ولی در دوران دوم خرداد می‌گفتند امثال کدیورها را به‌خوبی می‌شناسم و از همان دوران ۲ خرداد ۷۶ در هر جلسه‌ای که حضور داشتند به نقد و مخالفت با تفکر آن زمان پرداخته و می‌گفتند: «با دیالوگ و گفت‌وگوی تمدن‌ها کار به‌جایی نمی‌رسد، این حرف‌ها بچه‌گانه است.» حتی در فتنه ۸۸ تا جایی که می‌توانستند علی‌رغم ضعف جسمانی که داشتند در جلساتشان می‌گفتند: ملعون کسی است که ریاست‌طلب است

● بعد از امام نیز ارادت فراوانی به مقام معظم رهبری دارند، ایشان با رهبری رفاقت دارند، قبل از انقلاب نیز در مشهد به دیدن ایشان می‌رفتند و با همدیگر رفیق بودند

● نه‌تنها پدرم بلکه علامه طباطبایی نیز مخالف افکار شرعی بودند و پدرم نقل می‌کنند که مرحوم علامه نسبت به دکتر شرعی فرمودند: افکار و کتاب‌های شرعی با شریعت منافات دارد

پدرم از میدان امام بودند و وقتی امام را به زندان بردند، ایشان سردسته گروهی بود که به خانه مراجع می‌رفتند و از آن‌ها درخواست می‌کردند که درس خود را تعطیل کنند. این جریان به سال ۴۲ و ۴۳ برمی‌گردد که مراجع به نشانه اعتراض درس‌ها را تعطیل کردند. در آن دوران، پدرم سخن‌گویی این گروه بوده است.

خط فکری و سیاسی پدرم از اجدادشان باقی مانده است، این حالت مبارزه در آن بزرگان نیز بوده و به پدرم رسیده است. بارها شاهد بودم پدرم وقتی نامه‌ای را امضا می‌کردند، می‌نوشتند: «شیخ محمد شهیدزاده»

آن‌چه که در نظر پدرم بسیار شیرین بود و بارها آن را نقل می‌کردند این خاطره از امام است که وقتی ایشان از پاریس وارد ایران شدند، در قبرستان بهشت زهرا صحبت کردند و گفتند: «ما دنبال جمهوری اسلامی هستیم، اسلامی اثنی‌عشری.» پدرم دیگر سر از پا نمی‌شناخت و خودش می‌گفتند نفهمیدم این مسیر را چگونه تا قم آمدم. پدرم از ابتدا خدمت به محرومین و تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه را یک اصل می‌دانستند. ایشان مقید بودند در منبرها اسم امام خمینی را ببرند.

پدرم سالیان سال تحت تعقیب ساواک بودند و چندین بار زندانی شدند. ایشان ۳۲ ماه در نائین تبعید بودند و ۴ ماه در کوه‌دشت لرستان بعد از انقلاب نیز ارتباط ایشان با امام ادامه داشت تا جایی که امام پیشنهاد دادند پدرم امامت جماعت مسجد امام حسین تهران را قبول کنند. پدرم نقل می‌کنند که برای مشورت خدمت علامه رفتم. ایشان گفتند، میل به کجاست؟ گفتم: به قم. پرسیدند: در درس و بحث پیشرفتی هم دارید؟ گفتم: متوقف نیستم. علامه گفتند: در قم بمانید. در نتیجه پدرم این پیشنهاد امام را رد کردند.

ماجرای مخالفت آیت‌الله انصاری شیرازی با افکار دکتر شرعی چه بود؟

دو سه سال قبل از انقلاب، افکار دکتر علی شرعی و کتاب شهید جاوید و کتاب توحید عاشوری بسیار رواج داشت و پدرم با این افکار به‌شدت مبارزه می‌کردند. ایشان می‌فرمودند در تظاهرات ۵۷ شرکت می‌کردم ولی هر جا

در تربیت دینی، دختران‌شان را به‌نحوی تربیت کرده‌اند که الان منبری و مبلغه هستند و از ابتدا محجبه بوده‌اند. پدرم در فضای زمان شاه روی حجاب تأکید داشتند. به فرزندان‌شان جزئی‌ترین مسائل و ریزترین نکات را تأکید کرده و نصیحت می‌فرمایند.

ایشان اذکار و عبادات خاص خود را دارند، به‌عنوان مثال ایشان بسیار مقیدند تسبیحات حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) را با تربیت نپخته ۳۳ دانه بگویند. ایشان در مسائل دینی حساس هستند، راجع به جدایی دین از روحانیت به‌شدت ناراحت می‌شوند و تأکید می‌کنند: بعید به‌نظر نمی‌آید گروه‌های سیاسی‌ای باشند که با دست اجانب برای تضعیف نظام و روحانیت به‌وجود آمده باشند. راجع به روحانیت اهمیت بسیار زیادی قائل هستند و اسلام و مذهب جعفری را سدی در برابر اجانب و وهابیت می‌دانند و با وهابیت بسیار مشکل دارند.

نشاط و خوشحالی حاج آقا مربوط به چه مواقعی است؟

اوج نشاط معنوی ایشان را می‌توانیم در مشاهد مشرفه و یا در در روضه حضرت صدیقه طاهره و حضرت سیدالشهدا ببینیم. در این موارد ایشان نشاط عجیبی دارند و به وجد می‌آیند، بنده به یاد دارم در مشهد مقدس، مرتب کارشان این بود که نماز را که می‌خواندند به زیارت می‌آمدند و زیارت امین‌الله یا جامعه کبیره می‌خواندند و بالای سر حضرت گوشه‌ای می‌نشستند و مانند علامه طباطبایی دست‌های‌شان را روی پاهای‌شان می‌گذاشتند و گاهی دست روی سر می‌گذاشتند. در آن‌جا ایشان اشعار دعبل را که در وصف حضرت سروده بودند، می‌خواندند و اشک می‌ریختند. فکر می‌کنم نشاط و خوشحالی ایشان را در این مسائل ببینیم...

ایشان بسیار بخشنده هستند، روزی فقیری آمد و درخواستی کرد و ایشان هم مبلغی را اعطا کردند و بعد دست فقیر را بوسیدند، بعد این روایت را فرمودند که دست سائل، دست خداست؛ این صدقه‌ای که می‌دهی خدا می‌گیرد و این دست بوسیدن دارد.

یک روز در فضائل حرم رضوی می‌گفتند: «ما هم چیزهایی از این بارگاه دیده‌ایم» بعدها متوجه شدیم که ایشان زمانی که بالای سر حضرت، اشعار دعبل را می‌خواندند حالتی برای‌شان پیدا شده بود که حضور حضرت را حس می‌کردند گویی که در محضر حضرت این اشعار را می‌خوانند.

به‌عنوان آخرین سؤال، آیا ایشان دستورات عمل و دستور خاص اخلاقی و عرفانی نیز دارند؟

ایشان، گفتن ذکر را که عرفای عظام بارها تکرار می‌کردند، توصیه می‌فرمایند مثلاً «یا حی یا قیوم» در حد ۴۰۰ مرتبه و ذکر یونسیه را بارها توصیه می‌کرده‌اند. البته به هیچ‌عنوان استادی اخلاق و این سمت‌ها را قبول نکردند و می‌فرمودند استاد اخلاق و معلم اول بشریت، رسول‌الله و معلم دوم، امیرالمؤمنین هستند. نسخه اخلاقی نیز شرع و احکام شرعی است